

مارتا لویه شروع به گریه کرد و تا دیروقت شب وقتی او را در سردبیری
خبرگزاری کریپتون دید نمی توانست از گریه خودداری کند. امروز به خاطر
می آورد: «فقط استخوانهایش باقی بود، رنگ پریده، بارش های بلند اما زنده».

رافائل باردو، دقایقی قبل در دفتر کارش توسط یکی از دوستان خبرنگار که
می خواست چگونگی عملیات نجات را از او پرسد از این واقعه مطلع شده بود. به
ژنرال ماسا مارکز و بعد به رئیس پلیس ژنرال «گومز پاردیلا» (Gomez Pardilla)
تلفن زد. هیچکدام در مورد عملیات نجات اطلاعی نداشتند. چند لحظه بعد گومز
پاردیلا به او تلفن زد و گفت که در طی عملیات جستجو برای پابلو اسکوبار
برخورد شدیدی با نیروهای ویژه اتفاق افتاده است و واحدهایی که در این عملیات
شرکت داشتند از حضور گروه گالها در آنجا مطلع نبوده اند.

از لحظه ای که دکتر تورهای خبر را از مداین دریافت کرده بود تلاش کرد که
با بیدها در خانه تابیو تماس بگیرد اما تلفن کار نمی کرد. رئیس اسکورتش را با یک
کامیون و با خبر اینکه دیانا سالم است و در یک بیمارستان شهر مدلین برای معاینات
معمولی بستری است فرستاد. بیدها در ساعت دو بعد از ظهر خبر را دریافت کرد و
به جای اینکه از خوشحالی فریاد کند حالتی درد کشیده و بهت زده به خود گرفت و
گفت:

دیانا را کشتند.

در راه بازگشت به بوگوتا، وقتی داشت به برنامهٔ رادیو گوش می‌داد تردیدش افزایش یافت. بعدها می‌گفت: «دائم گریه می‌کردم، اما گریه‌هایم مثل گذشته با حق نبود. فقط اشک می‌ریختم». قبل از اینکه به فرودگاه که در آنجا يك هواپیمای فوکر فرسوده با سابقهٔ سی سال کار اجباری، انتظارش را می‌کشید برود لباس‌هایش را عوض کرد. در این لحظه خبر این بود که دیانا تحت مراقبت‌های شدید قرار دود اما نیدیا هیچ چیز و هیچکس را بیشتر از عزیزهٔ خودش باور نداشت. مستقیم به طرف تلفن رفت و تقاضا کرد که با رئیس جمهور صحبت کند. به او گفت: «دیانا را کشتند آقای رئیس جمهور و این کار شماست، تقصیر شماست. این ثمرهٔ روح سنگی شماست.

- نه خانم - با صدایی آرام به او گفت - به نظر می‌رسد که يك دوگیری اتفاق افتاده ولی هنوز هیچ چیز معلوم نیست. اما دیانا زنده است.
نیدیا جواب داد: - نه - او نو کشتن.
رئیس جمهور که با مدلین تماس مستقیم داشت مطمئن بود.
- و شما از کجا می‌دانید؟
نیدیا با اطمینان کامل جواب داد:
- برای اینکه قلب من که مادرش هستم به من می‌گه.

قلب‌لور است می‌گفت. يك ساعت بعد ماریا اما مہیا (Maria Emma Mejia) مشاور رئیس جمهور در امور مدلین سوار هواپیمایی که خانوادهٔ توربای را می‌برد شد و خبر بد را به آنها داد. دیانا علی‌رغم تلاش چندساعتهٔ پزشکان بر اثر خونریزی زیاد مرده بود. از لحظهٔ برخورد با نیروهای پلیس و بعد از انتقال به هلی‌کوپتر بیهوش شده و دیگر به هوش نیامده بخشی از ستون فقرات از بالای کمر به خاطر اصابت يك گلولهٔ انفجاری با سرعت زیاد و کالیبر متوسط شکسته و باعث فلج عمومی شده بود که راه علاجی نداشت.

وقتی نیدیا او را در بیمارستان روی تخت جراحی لخت و عریان دید در حالی

که با ملافه‌ای خون‌آلود پوشیده شده بود با پوستی که بر اثر خون‌ریزی کامل بی‌رنگ شده صورتی بی‌حالت، ضربه عذاب‌آور دیگری را تحمل کرد. يك بریدگی بزرگ از جایی که دکترها سعی کرده بودند قلبش را با دست ماساژ بدهند روی سینه‌اش دیده می‌شد.

از درد و ناامیدی، به مجرد خارج شدن از اتاق جراحی و در همان بیمارستان يك جلسه مطبوعاتی تشکیل داد این گونه شروع کرد: «این حکایت يك مرگ از پیش اعلام شده است» مطمئن بود که دیانا قربانی عملیاتی شده است که دستورش از بوگو تار سیده بود. بر اساس اطلاعاتی که هنگام ورود به مدلین به او داده بودند. و به مرور دوباره و دقیق تمام درخواست‌هایی کرد که او و خانواده‌اش از رئیس جمهور برای جلوگیری از چنین عملیاتی کرده بودند. گفت که مرگ دخترش به خاطر روح بی‌احساس و جنایتکار تحویلی‌ها اتفاق افتاده اما به همان نسبت هم دولت و شخص رئیس جمهور در این امر مقصرند و بخصوص رئیس جمهور «که با سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی به درخواست‌های آنان برای جلوگیری از انجام عملیات و به خطر افتادن جان گروگانها توجهی نکرد».

این سخنرانی شدید که به طور مستقیم از تمام وسایل ارتباط جمعی پخش می‌شد موجب همبستگی و حمایت مردم و نگرانی دولت شد. رئیس جمهور «فابیو ویلگاس» (Villegas) معاون اول، «میگل سیلوا» (Silva) معاون شخصی، رافائل پارو مشاور امنیتی و مانوریسو وارگاس مشاور مطبوعاتی را فراخواند تا گفته‌های نیندیا را تکذیب کنند. اما بعد از تأمل دقیق به این نتیجه رسیدند که با زجر کشیدن‌های يك مادر نمی‌توان در افتاد. گاویریا متوجه این مطلب شد و صورت جلسه را لغو نمود و گفت:

- به مراسم تدفین بریم.

- نه تنها او بلکه تمام هیأت دولت.

التهاب نیندیا آرام شدنی نبود. وقتی از مرگ دیانا آگاهی یافت توسط کسی که

نامش را به خاطر نمی آورد نامه‌ای برای رئیس جمهور فرستاده بود شاید برای اینکه وجدان او را به خاطر توجه نکردن به پیش‌بینی‌های او مورد ملامت قرار دهد و گفت: «معلوم بود که منتظر دریافت جواب نبودم».

در پایان مراسم ختم در کلیسا با حضور جنازه - که امری چندان عادی نیست - رئیس جمهور از روی صندلی برخاست و به تنهایی تمام طول کلیسا را از میان فلاش دوربین عکاس‌ها و دوربین‌های تلویزیونی نگاه‌های حاضرین پیمود و دستش را به طرف نیدیا دراز کرد و مطمئن بود که نیدیا دست او را پس نخواهد زد. نیدیا دست او را با سردی و بی‌میلی گرفت. در واقع خیالش راحت شد چون از این می‌ترسید که رئیس جمهور او را در آغوش بگیرد. در عوض بوسه تسلیت و همدلی آنا میلنا همسر رئیس جمهور را به گرمی پذیرفت.

هنوز کار به اتمام نرسیده بود. به محض اینکه از آداب و رسوم و تشریفات عزاداری خلاص شد از رئیس جمهور تقاضای ملاقات حضوری کرد تا قبل از سخنرانی همان روز او در مورد مرگ دیانا او را از مسأله‌ای مهم آگاه کند. سیلوا با نوشتن چیزی زیر نامه آن را به رئیس جمهور داد و او لبخندی زد چون هرگز فکر نمی‌کرد که نیدیا به دیدنش برود.

گفت: - برای این میاد که هیچی برام نذاره - ولی معلومه، بیاد.

او را مثل همیشه پذیرفت. نیدیا وارد دفتر شد، با لباسی سیاه و حالتی متشخص: ساده و درد کشیده. مستقیم به اصل مطلب پرداخت و از همان جمله اول رئیس جمهور را هم متوجه کرد:

- او مدم خدمتی بکنم.

عجیب این بود که از اول به خاطر این تصور اشتباه که رئیس جمهور دستور عملیاتی را که به قتل دیانا منجر شده، داده است شروع به عنرخواهی کرد. حالا دیگر می‌دانست که او حتی، در این باره اطلاع هم نداشته است، و می‌خواست بگوید که حتی در آن لحظه هم به او دروغ می‌گویند چون این مطلب هم که عملیات

در جهت یافتن پابلو اسکوبار انجام گرفته است درست نیست بلکه پلیس با شکنجه از يك مجرم دستگیر شده محل اقامت گروگانها را شناسایی کرده و در اصل آن عملیات به خاطر نجات آنها صورت گرفته بود. نیدیا توضیح داد که نام مجرم بعداً در لیست کشته شدگان درگیری آمده است.

قضیه را با شور و دقت فراوان و با این امید که سبب جلب توجه رئیس جمهوری شود شرح داد اما متوجه شد که کوچکترین نشانه‌ای از همدلی در او نیست. «مثل يك قطعه یخ بود» بعدها نیدیا در یادآوری آن روز گفت. بدون اینکه دلیلش را بداند و بدون اینکه بتواند خودداری نماید شروع به گریه کرد اما توانست بر خود مسلط شود و بار دیگر رفتارش عوض شد. دوباره رئیس جمهور را به خاطر بی تفاوتی و اهمیت ندادن به تکالیف قانونی که نجات گروگانها را بر عهده او گذاشته بودند مورد سرزنش و شماتت قرار داد. گفته بود: فکرش را بکنید اگر دختر خود شما در همین شرایط بود چکار می کردید؟

مستقیم به چشمهای او نگاه می کرد و آنچنان از کوره در رفته بود که رئیس جمهور نمی توانست صحبتش را قطع کند. خود رئیس جمهور بعدها تعریف کرد «از من سؤال می کرد اما فرصت نمی داد تا جواب بدهم». نیدیا با يك سؤال دیگر راه را بر او بست: «شما آقای رئیس جمهور فکر نمی کنید که در نحوه اداره کردن این قضیه اشتباه کرده اید؟». رئیس جمهور برای اولین بار تردید از خودش نشان داد. سالها بعد گفته بود «هیچوقت اینهمه رنج نکشیده بودم» اما فقط مزه هایش را برهم زد و بالحنی عادی گفت: ممکنه.

نیدیا از جایش برخاست، در سکوت با او دست داد و قبل از اینکه رئیس جمهور بتواند در را باز کند خارج شد. هیگل سیلوا بلافاصله وارد شد و رئیس جمهور را از وقوع آن حادثه بشدت تحت تأثیر یافت. با نوشتن نامه‌ای به دادستان کل و دستور تحقیق و اجرای عدالت از خود عکس العمل نشان داد.

اکثریت بر این نکته توافق داشتند که این عملیات در جستجوی یافتن پابلو اسکوبار و یا یکی از سران مهم کارتل انجام شده بود اما حتی در چارچوب این استدلال نیز حاصل این عملیات نوعی حماقت و شکستی غیرقابل جبران بود. بر اساس گفته‌های پلیس مرگ دیانا در طی عملیات جستجو از راه زمین و با پشتیبانی هلی کوپترها صورت پذیرفته بود، بدون اینکه از حضور دیانا توربای و ریچارد بسرادر آنجا اطلاع قبلی وجود داشته باشد. یکی از آدم‌رباها در هنگام فرار به پشت دیانا توربای شلیک کرده که موجب قطع نخاع وی شده است. فیلم‌بردار سلامت نجات پیدا می‌کند. دیانا توسط هلی کوپتر پلیس به بیمارستان مدلین انتقال یافته و بین ساعت چهار و سی دقیقه و پنج بعد از ظهر مرده بود.